شنبه ۱۸ اسفند ۱۴۰۳
۵۱۴
شماره ۴۳۷۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

سریال «تاسیان» تا اینجای کار یک روایت ناقص و ساده‌سازانه از ارتباط دستگاه امنیتی پهلوی و سیستم روشنفکری ارائه کرده است

مقوّای شاه

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

۵ آوریل ۱۹۸۴ با همان حوالی فروردین ۶۳، غلامحسین ساعدی روبه‌روی ضیا صدقی می‌نشیند و حاصل می‌شود مصاحبه‌ای بیش از دو ساعت. صدقی مصاحبه را این‌طور آغاز می‌کند: «آقای دکتر ساعدی می‌خواهم از شما خواهش کنم که دربدو امر یک شرح حال مختصری راجع به خودتان برای ما توضیح دهید که کجا به دنیا آمدید و درچه سالی، در کجا تحصیل کردید و چگونه وارد فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی شدید؟»

شباهت پاسخ ساعدی به قلمش، حیرت‌آور است: «من ۱۳۱۴ روز تیرتیر رو خشت افتادم، توی یک خانواده کارمند اندگی بدحال، فقیر مثلا. تحصیلاتم در تبریز بود حتی طب را در تبریز خواندم.» ساعدی حتی در پاسخ به سؤالاتی که با بله یا خیر پرسیده می‌شود از بله یا خیر استفاده نمی‌کند و آره و نه می‌گوید. ساعدی همین‌قدر حریص، شفاف و حتی گزنده سخن می‌گوید. به سه یا چهار جمله نمی‌کشد که ساعدی سخن از سواک به میان می‌آورد، آن هم درسؤالی که به نظر بی‌ربط می‌رسد. صدقی از ساعدی می‌پرسد: «کی وارد دانشگاه شدید؟» او هم می‌گوید: «من حدود ۱۳۴۰- ۱۳۳۹ فارغ‌التحصیل شدم. عرض کنم که برای دیدن تخصص به تهران آمدم و رفتم قسمت روانپزشکی، مدتی در بیمارستان روزبه کار می‌کردم. از آنجا هم سواک و این‌ها یک کاری کردند که من دیگر توی دانشگاه نباشم.» سواک ساعدی را به زندان می‌اندازد. آن هم در سال ۵۳، البته این اولین باری نیست که غلامحسین ساعدی نویسنده «عزاداران تیتل» و فیلمنامه «گاو» به زندان می‌افتد. او پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ هم زندان را تجربه می‌کند. درست زمانی که ۱۸ سال بیشتر ندارد. واقعیت این است که بند ناف آدم‌هایی مثل ساعدی را با زندان بریده‌اند، آدم‌هایی که کتک خوردن از سواک برایشان بدل به امور روزمره شده بود. این بخش اززندگی ساعدی به قدری برای او و هم‌نسلانش پررنگ است که نمی‌تواند در هر پاراگراف از صحبت‌هایش اسمی از سواک نبرد. صحبت‌های صدقی خیلی حول سواک نمی‌چرخد. او اجازه می‌دهد ساعدی آنطورکه می‌خواهد کاررا پیش ببرد، با این حال طی ۲ ساعت مصاحبه ۲۳ بارکلمه سواک تکرار می‌شود. حال ساعدی و هم‌نسلان او یا سواک از اولین زندان او درسال ۳۲ آغاز نشده، ساعدی ماجرا را مربوط به چند سال بعد می‌داند: «اوایل سواک در این قضایا کاردای نبود می‌خواست شکل بگیرد، یک موجود آمورفی بود عین یک لقه افتاده بود توی مملکت نمی‌دانست مثلاً چه‌کار بکند. حالا کارشناس داشتند نداشتند که حتماً داشتند. آن خرابای ساختمان وحشت دقیقاً ریخته نشده بود و یواش‌یواش خوب ریخته شد. مثلاً تا نزدیک ۱۳۴۰ و این‌ها آدم همچین وحشتی از سواک نداشت، بعد از آن دیگر شمشیرا تیز کردند و موجوداتی تربیت کردند که به آنجا رسید.»

شکنجه را کجای دلمان بگذاریم

حالا چند سال جلوتر برویم، درست به همان زمانی که «تاسیان» یاکروان روایش را از آنجا آغاز می‌کند. در سال ۱۳۵۶. همان سالی که در خرداد ماهش علی شریعتی دچار مرگی مشکوک می‌شود(شما بخوانید ترور) و پسر آیت‌الله خمینی هم در آبان ماه آن سال رسماً ترور می‌شود. سیل انقلاب کم‌کم در حال وقوع است و کشور در حال تحول. با این حال «تاسیان» در یک روایت رنگی این جدال میان تروروها را روایت می‌کند. آنطور که ساعدی و دوستانش می‌گویند، بازه سال‌های ۱۳۵۰ تا ۵۷ کشور در اوج بگیر و بندهای سیاسی قرار می‌گیرد. حالا فضای ساخته شده در «تاسیان» را کنار مجموعه رویدادهایی قرار بدهید که ساعدی از سال‌های ۵۰ تا ۵۷ تعریف می‌کند. کاملاً با دو نگاه مختلف مواجه هستیم. اگر بخواهیم به صورت جزئی‌تر به ماجرا بپردازیم کافی است به همان شب شعر کانون نویسندگان اشاره کنیم، شبی که در قسمت اول تاسیان هم به تصویر کشیده شده و در آن بهضیایی سخن می‌گوید. ماجرای سانسور و فضای سیاسی به قدری سنگین است که در همان شب و پس از بهرام بیضایی (جایی که دیگر در سریال نمایش داده نمی‌شود) شمس آل احمد در گزارشی موارد سانسور در حوزه ادبیات را برشمرده و تلویحاً می‌گوید به دلیل فشارهای حاکم به جای کلمه سانسور از واژه ممیزی استفاده می‌کند. آنطور که ساعدی می‌گوید ماجرای سانسور تنها به اینجا ختم نمی‌شود، بیرون از دانشگاه - چند کامیون به عنوان پوشش- که مربوط به نیروهای شهربانی بودند، منتظر مانده بودند که در صورت رخ دادن کنشی خارج از موازین، به داخل مؤسسه وارد شوند. ساعدی درست شب بعد از ماجرای سخنرانی بهرام بیضایی روی صحنه می‌رود و درباره هنرمند و شبه‌هنرمند سخنرانی می‌کند. آنطور که نویسنده فیلمنامه گاو می‌گوید، چند سال قبل از آنکه او پشت تریبون مؤسسه همکاری‌های ایران و آلمان (یا همان محل ده شب شعر کانون نویسندگان) قرار بگیرد، داغ سواک به تنش خورده بوده. صدقی با یک سؤال شرح ماجرایی را از ساعدی می‌گیرد که درداور است:

«شکنجه‌ها چه نوع بود آقا؟

- شکنجه‌ها خیلی زیاد بود. مثلاً از شلاق گرفته تا آویزان کردن از سقف و بعد شوک الکتریکی و تکه‌پاره کردن با میخ. اصلاً پاره مویخ را برداشت و شکم مرا جر داد.

- بله الان آثارش را می‌بینم.

- بعد تمام سر و صورت و این‌ها را...

- بله روی صورتان هم آثارش هست.»

صدقی از ساعدی می‌پرسد چند مرتبه سواک شما را گرفت و او می‌گوید دفعاتش از دستم در رفته.

ساعدی تاسیانی چه شکلی است؟

اینکه چطور می‌شود، تصویر صبح و صادقی را با عاشقانه‌های تاسیان و سواکی‌های از مرحله پرتش کنار هم قرار داد، در نوع خود جالب توجه است. سواکی‌هایی که از یک طرف عاشق‌پیشه هستند و از طرف دیگر میخ بر ملت می‌کشند. حال اینجا یک فرض مطرح می‌شود؟ اگر قرار بود ساعدی در شب شعرهای تاسیانی به تصویر کشیده شود آیا اثرات شکنجه روی صورتش هم نمایش داده می‌شد؟ یا این تصاویر با فضای کلی بازیگوشه آنم در تعارض است.

درحقیقت سواکی‌های تاسیان بیش از آنکه نسبتی با واقعیت داشته باشند، حاصل ورود و حضور کمدی در اثر هستند، افرادی که آمده‌اند تا بخمه نشان داده شوند، افرادی که معلوم نیست دقیقاً چه کاری انجام می‌دهند و در میانه قصه کجا ایستاده‌اند. چنین رویکردی نسبت به سواک، آن هم سواکی دوران اوج جنایت، بیش از آنکه نسبتی با واقعیت داشته باشد، منسوب به نگاهی کاریکاتوری است که بیشتر می‌شود آن را در کلام امثال فرح پهلوی پیدا کرد. نگاهی که با تقلیل مسئله، ماجرا را به یک بازجویی ساده خلاصه می‌کند و از ابزارهای بازجو اسمی نمی‌برد. با این حال، نمی‌شود تاسیان را با تعجیل قضاوت کرد. حداقلش می‌شود گفت تاسیان یاکروان توانسته، تا حدی لباس‌ها و سر و شکل آدم‌هایش را به آدم‌های ۵۶ نزدیک کند. حالا باید منتظر ماند و دید آیا ۵۶ تاسیان به ۵۶ امثال ساعدی نزدیک می‌شود؟ ذکر این نکته خالی از لطف نیست که ساختن روایت از تاریخ چندان نیازی به برش عین به عین نداره، بلکه آنچه مهم است روح زمانه است که باید به تصویر کشیده شود. اگر بخواهیم کنایه در لفافه سخن گفتن را کنار بگذاریم باید بگوییم، روح زمانه تاسیان با روح زمانه ساعدی در تعارض است. ساعدی معروفان در تاریخ می‌دانند، ساعدی نه عاشق چشم و ابروی انقلاب ۵۷ بوده و نه تعلق خاطری به آیت‌الله خمینی داشته است. شاید زمانی که خبر ترور فرزند امام هم به گوشش رسیده، با بی‌خیالی سیگارش را دود کرده و در جلوی پنجره اتاقش با احساس روح زمانه در نظر بگیریم، جهان زیست او با زیست شیرین نجات و سایر حاضران در تاسیان تفاوتی از زمین دارد تا آسمان. نگارنده این گزارش به هیچ وجه، هیچ تعلق خاطری نسبت به تفکر چپ ندارد اما وقتی چپ‌های تاسیان و انقلابی‌هایش مشتی جوان خام از همه جا پرت در نظر گرفته می‌شوند که برای زدن مخ همکلاسی دخترشان مفاهیم جامعه‌شناسی را به زبان می‌گیرند، نشان می‌دهد ماجرا از تقلیل و کاریکاتورگرایی گذشته و به تحریف رسیده.

هر قدر هم چپ آغاز انقلاب را بخواهیم دچار جبر زمانه بدانیم باز هم نمی‌توانیم از عمق نگاه این افراد بکاهیم، آدم‌هایی که عمق نگاهشان در نه بیانیه سیاسی بلکه در تمام زیست و بند بند وجودشان نهفته است. با این حال، یاکروان زاویه نگاه شیرین نجات از انقلاب کرده و می‌خواهد با سواک شوخی کند و کشگران میدان آن زمان را در حد کاریکاتور و چند جوجه مارکسیست پایین بیاورد. باز این نگاه هم بد نیست. بالاخره یاکروان آن زمان را تبدیل دیده و جزئی از یک نگاهی را برای روایت کردن از آن پسندیده، فقط یک سؤال. اگر ساعدی اکنون بین ما بود و از فرانسه قسمت‌های تاسیان را می‌دید چه می‌گفت؟ آیا نویسنده‌ای که از ابزارهای تاسیان و ویژگی آدم‌های آن دوران است، گزندگی‌ای که مربوط به شخص خاصی نیست بلکه مربوط به روح زمانه است. آدم‌هایی که با صراحت زیستند و با مسئله‌هایشان درگیر شدند. حضور در شب شعر بازیشان کشنگری بود و نه یک فعالیت که دختران نوجوان در کنار سیگار کشیدن انجام می‌دهند. واقعیت این است که کشنگری شوخی نیست، همانطور که انسان‌هایی که حوالی ۵۶ زندگی می‌کنند شوخی نیستند.

به حاشیه‌رفتن نقش یک گروه پررنگ در مبارزات انقلابی در دانشگاه

در سریال تاسیان آنقدر که نقش کمونیست‌ها و فعالیت‌های دانشجویان با گرایش‌های چپ پررنگ نشده است، به فعالیت دیگر گروه‌های دانشجویی پرداخته نشده است تا جایی که این طور القا می‌شود که نقش آن‌ها کمرنگ و در حاشیه بوده است. امید (مجید یوسفی) برادر امیر، که در شمایل یک جوان مسلمان مدخوست ظاهر می‌شود، شخصیتی ترسو و بزدل دارد. به نظر می‌رسد موضوعیتی که برای گروه‌های مبارز مسلمان در میانه روزهای پرآشوب کشور قائل شده حداقلی و در تعارض با واقعیت تاریخ است. در سکانسی که دانشجویان چپ دانشگاه گرفتار ساواک می‌شوند، امید، به همراه دو نفر دیگر که شمایل و ظاهر آن‌ها شبیه به مبارزان اسلامی است، فرار می‌کنند. تصویری که در کنار پازل‌هایی که این سریال کنار هم قرار می‌دهد، عملاً نقش دیگر گروه‌های مبارز اسلامی را به حاشیه می‌برد، درصورتی‌که در دهه ۴۰ و ۴۱ به این سمت نقش گروه‌های مبارز اسلام‌گرا در دانشگاه‌ها رشد قابل توجهی پیدا کرده بود. ساواک در تقسیم‌بندی دانشجویان برمبنای گرایش‌ها و اقدامات آن‌ها را به ۴ گروه تقسیم کرده بود. یک گروه که به درس خواندن مشغول بودند و گروه‌های سیاسی نبودند. گروه دیگر افراد مذهبی غیرسیاسی بودند که به‌ندرت به حوادث و تحولاتی که در دانشگاه می‌گذشت، علاقه نشان می‌دادند. گروه سوم در تعریف ساواک، مارکسیست‌ها و مذهبیون بیگانه بودند. گروه چهارم، در تعریف ساواک، مارکسیست‌های اسلامی بودند که ساواک گروه چهارم را خطرناک‌تر می‌دانست. از اوایل دهه ۴۰ با تشکیل سازمان مجاهدین خلق، فعالیت انقلابی اسلام‌گرایان در دانشگاه شروع می‌شود و جمع زیادی از دانشجویان مذهبی وارد فعالیت‌های چریکی علیه رژیم پهلوی می‌شوند. علاوه براین ارتباط دانشجویان با روحانیون و چهره‌های مذهبی در خارج از دانشگاه نیز تداوم داشت و در محافل سیاسی دانشجویان نیز حضور داشتند. از جمله فعالیت‌هایی که دانشجویان مسلمان در دانشگاه انجام می‌دادند علاوه بر اعتراض دانشجویان به شهادت همکلاسی‌هایشان برگزاری مراسم‌هایی مثل سالگرد قیام ۱۵ خرداد از دیگر فعالیت‌های دانشجویان مسلمان بود. با روکشی از اسلام‌گرایی ساواک در ۱۳ خرداد سال ۵۳ از پیدا شدن یک برگ اعلامیه خبر داده شد: یک برگ اعلامیه دست‌نویس با ماژیک مشکی، به قطع کوچک به متن زیر «درود بر امام خمینی، ۱۵ خرداد ۴۲». اعتصاب عمومی، ساعت ۱۱ در کتابخانه سکوت می‌کنیم. به یا خمینیم تا عاشورای دیگر یبافریبنیم.... هرگز بر یزید رنگ نمی‌بینم... مرگ بر شاه دیکتاتور». با این حال ردی از فعالیت دانشجویان مسلمان در دانشگاه در قصه تاسیان دیده نمی‌شود.

چند کلمه در باب یک سکانس از یک سریال

«من به این آزادی مشکوکم»

آراز بارسقیان
نویسنده

قاعدتاً سال‌های سال «بگویند» راه انداختن و به دنبال خطورِ بدِ آدم‌ها بودن -مثلاً هر کسی فامیلش «یاکروان» بود، «آیا نسبتی با فلان یاکروان» دارد یا نه- چیزی نیست جز اشتیاق خطرناکِ دارنده‌اندک قدرتِ فرهنگی برای پایین‌تر نگه داشتنِ سطح مخاطب. آن هم برای مخاطبی که به مدد سال‌ها تماشای شیفته‌وارِ سریال‌های درجه چندم ایرانی (شبکه خانگی بیشتر، صداوسیما کمتر، آن هم به به‌خاطر کیفیت بالکه به‌خاطر مخاطب کمتر) و خارجی (ترکی، کره‌ای) و افول کلی فرهنگ (فقر فرهنگی در ترکیب با فقر اقتصادی) سطحش از سطحِ استانداردِ مخاطب‌های خوبِ سینما و تلویزیونِ ایران در سال‌های دهه ۶۰و۷۰ شسی پایین‌تر آمده است. این اتفاق دلایل بسیاری دارد که جای آسیب‌شناسی آن در این مقال نیست. فقط برای هزارمین بار خوب است این یادآوری؛ «بگویند» راهش نبوده و نیست. راه مبارزه با ابتذال (در تعریف یعنی «وقاحتی که آزادانه ابراز می‌شود») «فیلتر» آن نیست. کار ایجابی است و توانایی جذب. در واقع فیلتر خود باعث ابتذال و فساد بیشتر است. پس گاهی آدم‌ها این «بگویند»ها شک می‌کند و می‌پرسد آیا هدف در نهایت آزادسازی بیشتر «وقاحتی نیست» که «آزادانه ابراز می‌شود»؟

اوضاع ریغدنی خراب است که بحران بُده به جایی کشیده که ناقد توانایی نقدفنی و محتوایی فیلم‌ها را یا هم از دست داده است. در واقع انگار پذیرفتن فیلمنامه مشکل‌دار، طراحی صحنه و نورپردازی و لیبلس و گریم و کار فیلمبرداری و حتی تدوین خراب بخشی از وظیفه عمومی شده است. این «هنجار» تازه‌پذیرفته‌شده شوخی کند و کشگران میدانِ آن زمان را در حد کاریکاتور و چند جوجه مارکسیست پایین بیاورد. باز این نگاه هم بد نیست. بالاخره یاکروان آن زمان را تبدیل دیده و جزئی از یک نگاهی را برای روایت کردن از آن پسندیده، فقط یک سؤال. اگر ساعدی اکنون بین ما بود و از فرانسه قسمت‌های تاسیان را می‌دید چه می‌گفت؟ آیا نویسنده‌ای که از ابزارهای تاسیان و ویژگی آدم‌های آن دوران است، گزندگی‌ای که مربوط به شخص خاصی نیست بلکه مربوط به روح زمانه است. آدم‌هایی که با صراحت زیستند و با مسئله‌هایشان درگیر شدند. حضور در شب شعر بازیشان کشنگری بود و نه یک فعالیت که دختران نوجوان در کنار سیگار کشیدن انجام می‌دهند. واقعیت این است که کشنگری شوخی نیست، همانطور که انسان‌هایی که حوالی ۵۶ زندگی می‌کنند شوخی نیستند.

سریال «تاسیان» درروایتی که از فعالیت انقلابی در دانشگاه و برخورد ساواک با آن ارائه می‌کند تناقض‌های تاریخی زیادی دارد

برداشتی کاریکاتوری از فعالیت ساواک در دانشگاه

زهرا طیبی
خبرنگار گروه شهر روز

دانشگاه تهران در میانه شهریور ۵۶ روزهایی عادی را پشت سر می‌گذارد. زیر پوست این آرامش اما چند دانشجو با گرایش‌های چپ به همراه استادشان، به فعالیت‌هایی طراحی رژیم مشغولند که از قضا یک‌دفعه وضعیت قرار می‌شود، استاد قدیر در مرود و دانشجوها گرفتار ساواک می‌شوند. این تصویری است که سریال تازه تهیا یاکروان از جو دانشگاه تهران در روزهای پرآشوب سال ۵۶ برای مخاطب روایت می‌کند. روایت تاسیان از روزهای پرآشوب سال ۵۶ فاصله قابل توجهی با واقعیت‌های تاریخی آن روزها دارد. در بازه سال‌های ۵۰ تا ۵۷ دانشگاه‌ها، مخصوصاً دانشگاه تهران روزهای پرالتهابی را پشت سر می‌گذاشت، جو دانشگاه امنیتی بود، دانشجویان صرفاً حتا علیه رژیم پهلوی موضع می‌گرفتند، شعار می‌دادند، اعتصاب می‌کردند و ساواک هم کوچک‌ترین تحرکی را رصد می‌کرد. حتی محتواهایی که اساتید در کلاس‌ها تدریس می‌کردند را کنترل می‌کرد. روایتی که تاسیان در میانه یک قصه عاشقانه از رفتار ساواک و جو دانشگاه ارائه می‌کند، بیشتر به سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰ دانشگاه شباهت دارد تا روزهای پرالتهاب سال ۵۶. در نقطه مقابل تصویری هم که از برخورد ساواک در برخورد با دانشجویان ارائه می‌شود، بیش از آنکه سفیدوسیاهی اقدامات این سازمان امنیتی باشد پرداختی کاریکاتوری و سطحی از روزهای مهم تاریخ معاصر ایران است. به این بهانه گریزی به برخی گزارش‌های ساواک در ۴۰-۶ سال منتهی به انقلاب در دانشگاه‌ها زدیم تا به فهم بهتری از آنچه در آن روزها بر دانشگاه گذشت برسیم.

تیرماه ۵۶، درگذشت شریعتی و جوقه‌تیپ دانشگاه

دانشجویان شروع می‌شود. ساواک در گزارش خود اشاره می‌کند که دانشجویان با نوشتن شعار و اعلامیه، در دانشکده‌های فنی و علوم پایه پزشکی دانشگاه تهران و علم و صنعت، از دکتر شریعتی تجلیل کردند و تحرکاتی انجام دادند و به پلیس و گارد دانشگاهی اعلام آمادباش می‌کند. ساعت ۲ ظهر همان روز ۶۰ نفر از دانشکده فنی و دانشگاه تهران و ۱۰۰ نفر از دانشکده علوم پزشکی، تظاهرات می‌کنند و با دادن شعارهای «اتحاد، مبارزه، پیروزی، درود به شهید دکتر علی شریعتی»، ۱۵ جام شیشه را شکستند که با دخالت ماموربن گارد متفرق شدند. جو تظاهرات در روزهای پرآشوب سال ۵۶ برای مخاطب روایت می‌کند. روایت تیرماه، «تردیک به ۱۰۰ نفر از دانشجویان دانشکده فنی در طبقه همکف دانشگاه اجتماع کردند و نزدیک به سه دقیقه سکوت کردند.» درکشاند شریعتی موج از اکنش‌ها را پشت سر می‌گذاشت، جو دانشگاه امنیتی بود، دانشجویان صراحتاً علیه رژیم پهلوی موضع می‌گرفتند، شعار می‌دادند، اعتصاب می‌کردند و ساواک هم کوچک‌ترین تحرکی را رصد می‌کرد. حتی محتواهایی که اساتید در کلاس‌ها تدریس می‌کردند را کنترل می‌کرد. روایتی که تاسیان در میانه یک قصه عاشقانه از رفتار ساواک و جو دانشگاه ارائه می‌کند، بیشتر به سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰ دانشگاه شباهت دارد تا روزهای پرالتهاب سال ۵۶. در نقطه مقابل تصویری هم که از برخورد ساواک در برخورد با اعتراضات خیابانی ارائه می‌شود، بیش از آنکه سفیدوسیاهی اقدامات این سازمان امنیتی باشد پرداختی کاریکاتوری و سطحی از روزهای مهم تاریخ معاصر ایران است. به این بهانه گریزی به برخی گزارش‌های ساواک در ۴۰-۶ سال منتهی به انقلاب در دانشگاه‌ها زدیم تا به فهم بهتری از آنچه در آن روزها بر دانشگاه گذشت برسیم.

روزهای سخت دانشگاه تهران در بهمن ۵۱

بهمن ۵۱، سالگرد انقلاب سفید که محمدرضا آن را انقلاب شاه و مردم می‌خواند، اعتصاب و اعتراض گسترده دانشجویان اوج می‌گیرد. ۳۱ بهمن سال ۵۱ ساواک در گزارش خود می‌نویسد، «با پیوستن دانشجویان دانشکده حقوق و ادبیات و پزشکی به دانشجویان دانشکده فنی، اجتماع قابل ملاحظه‌ای را تشکیل داده و با پرتاب سنگ به مقابله با گارد دانشگاه پرداختند. در نتیجه چهار نفر از افراد گارد دانشگاه زخمی و تعداد زیادی از دانشجویان اخلالگر توسط گارد دانشگاه دستگیر شده‌اند.» ساواک در گزارشی که روز ۱۴ بهمن سال ۵۱ در مورد اعتراض دانشجویان منتشر می‌کند، دانشگاه را مرکز مخالفان رژیم می‌داند. فضای ناآرام در دانشگاه تهران تا آخرین روزهای بهمن سال ۵۱ ادامه پیدا می‌کند. اعتصاب دانشجویان این بار در اعتراض به بازداشت دیگر دانشجویان دست به دست می‌گردد. در بازدهم ۲۶ بهمن ۵۱، دانشجویان دانشکده فنی چهار امتحان داشتند که می‌بایست ۱۴۵ نفر در آن شرکت می‌کردند اما به علت عدم حضور دانشجویان، (در اعتراض به بازداشت تعدادی از دانشجویان) امتحانات برگزار نشده است. «اعتصابات در دانشکده فنی در روزهای بعد نیز ادامه داشت. ساواک در گزارش روز ۲۸ بهمن سال ۵۱، می‌نویسد از سه امتحانی که دانشجویان دانشکده فنی داشتند، یک امتحان به دلیل اعتصاب دانشجویان برگزار نمی‌شود. همان روز دانشجویان سال سوم دانشکده دامپزشکی در اعتراض به بازداشت یک نفر شریعتی مجبور از واکنش‌ها در تهران و شهرهای دیگر به وجود آورد. این اعتراضات تنها به دانشگاه محدود نماند، این فضای ناآرام به بیرون از دانشگاه نیز منتقل شده بود. اعتراضات و سوگواری برای دکتر شریعتی که تصور می‌شد، رژیم پهلوی او را نابود کرده تا مبانه تیرماه سال ۵۶ ادامه داشت اما در تصویری که تاسیان از دانشگاه در میانه آن روزهای پرالتهاب ارائه می‌کند تناسبی با واقعیت آنچه در تاریخ رخ داده ندارد و حتی در مواردی در تناقض آشکار با رویدادهای واقعی است.

به حاشیه‌رفتن نقش یک گروه پررنگ در مبارزات انقلابی در دانشگاه

در سریال تاسیان آنقدر که نقش کمونیست‌ها و فعالیت‌های دانشجویان با گرایش‌های چپ پررنگ نشده است، به فعالیت دیگر گروه‌های دانشجویی پرداخته نشده است تا جایی که این طور القا می‌شود که نقش آن‌ها کمرنگ و در حاشیه بوده است. امید (مجید یوسفی) برادر امیر، که در شمایل یک جوان مسلمان مدخوست ظاهر می‌شود، شخصیتی ترسو و بزدل دارد. به نظر می‌رسد موضوعیتی که برای گروه‌های مبارز مسلمان در میانه روزهای پرآشوب کشور قائل شده حداقلی و در تعارض با واقعیت تاریخ است. در سکانسی که دانشجویان چپ دانشگاه گرفتار ساواک می‌شوند، امید، به همراه دو نفر دیگر که شمایل و ظاهر آن‌ها شبیه به مبارزان اسلامی است، فرار می‌کنند. تصویری که در کنار پازل‌هایی که این سریال کنار هم قرار می‌دهد، عملاً نقش دیگر گروه‌های مبارز اسلامی را به حاشیه می‌برد، درصورتی‌که در دهه ۴۰ به این سمت نقش گروه‌های مبارز اسلام‌گرا در دانشگاه‌ها رشد قابل توجهی پیدا کرده بود. ساواک در تقسیم‌بندی دانشجویان برمبنای گرایش‌ها و اقدامات آن‌ها را به ۴ گروه تقسیم کرده بود. یک گروه که به درس خواندن مشغول بودند و گروه‌های سیاسی نبودند. گروه دیگر افراد مذهبی غیرسیاسی بودند که به‌ندرت به حوادث و تحولاتی که در دانشگاه می‌گذشت، علاقه نشان می‌دادند. گروه سوم در تعریف ساواک، مارکسیست‌ها و مذهبیون بیگانه بودند. گروه چهارم، در تعریف ساواک، مارکسیست‌های اسلامی بودند که ساواک گروه چهارم را خطرناک‌تر می‌دانست. از اوایل دهه ۴۰ با تشکیل سازمان مجاهدین خلق، فعالیت انقلابی اسلام‌گرایان در دانشگاه شروع می‌شود و جمع زیادی از دانشجویان مذهبی وارد فعالیت‌های چریکی علیه رژیم پهلوی می‌شوند. علاوه براین ارتباط دانشجویان با روحانیون و چهره‌های مذهبی در خارج از دانشگاه نیز تداوم داشت و در محافل سیاسی دانشجویان نیز حضور داشتند. از جمله فعالیت‌هایی که دانشجویان مسلمان در دانشگاه انجام می‌دادند علاوه بر اعتراض دانشجویان به شهادت همکلاسی‌هایشان برگزاری مراسم‌هایی مثل سالگرد قیام ۱۵ خرداد از دیگر فعالیت‌های دانشجویان مسلمان بود. با روکشی از اسلام‌گرایی ساواک در ۱۳ خرداد سال ۵۳ از پیدا شدن یک برگ اعلامیه خبر داده شد: یک برگ اعلامیه دست‌نویس با ماژیک مشکی، به قطع کوچک به متن زیر «درود بر امام خمینی، ۱۵ خرداد ۴۲». اعتصاب عمومی، ساعت ۱۱ در کتابخانه سکوت می‌کنیم. به یا خمینیم تا عاشورای دیگر یبافریبنیم.... مرگ بر یزید رنگ نمی‌بینم... مرگ بر شاه دیکتاتور». با این حال ردی از فعالیت دانشجویان مسلمان در دانشگاه در قصه تاسیان دیده نمی‌شود.